

سلام خدمت استاد بزرگوار جناب آقای قاسمی

خیلی با خودم درگیر بودم که براتون بنویسم یا نه. بالاخره تصمیم گرفتم این کار و بکنم، چون به این نتیجه رسیدم که درسته و شاید به نتیجه برسد.

آقای دکتر عزیز شما کاملا یادتون هست که من چطور در این دوره پذیرفته شدم، با اما و اگر و شرایط. به هر حال ثبت نام کردم و شروع کردم به تحصیل. در ترم اول که با شما درس جبر باناخ رو داشتیم شما فرمودین که از من این جمله رو داشته باشین:

"به نظر من در دوره دکتری گدایی بکنید، اما کار نکنید"

من کاملا به این حرف شما گوش دادم و به هیچ وجه، مگر جایی که مجبور بودم کار نمی‌کردم و فقط درس می‌خوندم. اما بسیاری از هم دوره‌های من و دوستان ترم بالاتر و پایین‌تر به این حرف معتقد نبودند و میگفتند زندگی خرج دارد. بین این که کار بکنم یا نکنم رسیدم به ترم ۵، یک روز اومدم دفتر دکتر بابلیان و شما هم اونجا نشسته بودین، از شرایط بد اقتصادی گفتم و گفتم که چقدر رشته ما سخته و ... شما اونجا فرمودین که برید کار کنید، اوضاع اقتصادی خوب نیست.

اما من این بار به حرف شما گوش ندادم و بازم درس خوندم فقط و همه مسخرم می‌کردن، حتی جمعه‌ها هم میومدم دانشکده و مطالعه میکردم، فقط

به این فکر می‌کردم که ۷ ترمه بتونم دفاع کنم. گذشت و هر روز اوضاع اقتصادی بد و بدتر شد. منم که از ابتدای ترم اولم تحصیل ازدواج کرده بودم و ترم ۵ عروسی کردیم و رسماً خانومم اومد خونه. دیگه از این روز به بعد واقعا معنی فشار و مشکل اقتصادی رو درک کردم. پدرم هم که بنده خدا یک بازنشسته هست و حقوقش فقط به اندازه ۲ نفر کفایت میکنه و حتی بیمه هم نیست، هر وقت بیمار میشه کلی نگرانی داریم که خدایی نکرده عمل نخواد که ما نه پس انداز داریم و نه بیمه هستیم.

خلاصه آقای دکتر عزیز، گذشت. اما این چند ماه اخیر من دیگه واقعا کم آوردم. به عنوان مثال کنفرانس سمنان رو بگم، دکتر لالی بمن میگفت مقاله بفرست، منم که پول ثبت نام نداشتم و روم هم نمیشد بهش بگم، به ایشون میگفتم چشم آقای دکتر. همش میگفتم خدای من، من ۲۰۰ تومان از کجا بیارم و یا از کی بگیرم، تا اینکه یه اتفاق افتاد و به ایشون گفتم که اداره خوابگاهها به ما اخطاریه داده که واحدهاتون رو خالی کنید من باید برم شهرستان دنبال خونه، که ایشون واقعا خدا خیرشون بده شماره آقای خوشدل مسئول اداره خوابگاهها رو از من گرفت و شخصا پیگیر شدند که بزارن من ۱ ترم دیگه بشینم. تو همین فاصله ایشون گفت شما مقاله رو بفرست و من خودم میرم ارائه میدم و من خیلی خوشحال شدم که هم این جریان تمام شد و هم جلوی استادم شرمنده نشدم که بفهمه من پول ثبت نام نداشتم. چند

وقت بعد هم که همون اتفاق براشون افتاد و ایشون بمن گفتند، آقای فزونی شما با خانمت بجای من برید، ۴ شب هتل رزرو کردم برید هم ۱ کم بگردید هم ارائه بده مقاله رو. اتفاق جالبی بود برای من چون با سالگرد ازدواجمون مصادف شده بود و خلاصه با اینکه هیچ پولی نداشتیم تونستیم ۴ شب تو یک هتل ۴ ستاره بمونیم و تازه من اونجا پروفیسور فیلالی رو هم دیدم و حسابی ۳ روز از بودن کنارش و بحث با ایشون لذت بردم.

آقای دکتر عزیز ببخشید پر حرفی کردم تا به اینجا، ۱ مثال دیگه هم بگم بهتون که بفهمید که چقدر اوضاع بد هست: چند هفته پیش یادتون میاد؟ اومدم دفترتون که پایان نامه ام رو ببینید و نظراتتون رو بدین، منتها شما از انتخاب چند تا کلمه من اشکال گرفتین و فرمودین از این فرهنگ لغت استفاده بکنید، و بعد از یک مکث کوتاه فرمودین من چند نسخه دادم به خانم مفتون ۵ تومانه برید ۱ جلد بخرید، منم گفتم چشم. اما آقای دکتر بخدا همون ۵ تومان هم تو جیبم نداشتم، حتی تو کارتم هزار تومان هم نبود که موبایلم رو شارژ کنم. رفتم از کتابخانه کتاب رو گرفتم و اومدم تو اتاقم و طبق فرمایشات شما تمام لغات رو از روی این کتاب نوشتم. اینقدر خوشم اومد به خودم میگفتم کاشکی پول داشتم ۱ جلد از این کتاب میخریدم برای بعدها خوبه که به دانشجو هام بدم.

یا ۱ مطلب دیگه که چقدر سر پرینت گرفتن پایان نامه و بردن پیش داوران محترم من اذیت شدم، هم مالی و هم رفت و آمد، مثلا چون پول پرینت نداشتم به دکتر اسمعیلی یکی از نسخه های قدیمی رو دادم و به ایشون گفتم که دکتر جان من پول ندارم پرینت بگیرم هر بار ۵ تومان باید میدادم بابت پرینت ولی به دانشکده و شما و داوران خارجی روم نشد که بگم، عزیزان من کاشکی فایل این پایاننامه رو استاد برای داوران بفرسته و اونها خودشون پرینت بگیرند الحمدالله اونها حداقل نگران پول پرینت نیستن ولی ما داغونیم. بخدا آقای دکتر عزیز نمیدونم شما وقتی ۳۰ ساله تون بود چقدر غرور داشتین یا اصلا پیش اومد براتون یا نه که به برادرتون زنگ بزنید بگین فقط ۵۰ تومان برام بریز میخام دفاع کنم و پول پرینت پایان نامم رو ندارم. حالا خدا رو شکر برادر ما نمیگه این چه درسی هست که میخونی که محتاجه ۵۰ تومانی ولی بخدا من شنیدم که دیگران پول میدن و کلی هم میزنند تو سر طرف که خاک تو سرت رفتی داری دکتری میگیری و هنوز محتاج ۵۰ تومانی. آقای دکتر عزیز ببخشید که با این حرف های الکی وقت شما رو گرفتم اما من منظورم این نبود که بفهمید اوضاع من چگونه و کمکم کنید، به امید خدا ما دیگه از این سیستم داریم میریم.

ولی آقای دکتر عزیز از شما و کل این مجموعه یک گله بزرگ دارم، چرا یک بار اساتید از ما نپرسیدند که پسر، عزیزم تو چطوری با این اوضاع اقتصادی کنار میایی؟ کار میکنی؟ پدر و مادرت پول دارند بهت بدند؟ چی میخوری؟ فقط میگن، فلا مطلب رو خوندی؟ فلان مقاله رو سابمیت کردی؟ اکسپت گرفتی؟ تو طبق این قانون دانشکده نمیتونی فلان کار رو بکنی، برو یک ماه دیگه بیا و کلی چیز دیگه.

بخدا آقای دکتر من میبینم روزی رو که تو این سیستم بشنوید، سخته مغزی (قلبی) یک دانشجوی دکتری ریاضی در دانشگاه ایران. میدونید پژوهانه به ما که رسید تمام شد. میدونید که هیچ کدوم از وردوی های دکتری ۸۹ حتی چند نفر قبل از اونها هنوز هیچ جا بورس نشدن و همه بیکارند؟ میدونید که اکثرا هم متاهل و ۳۰ ساله به بالا هستن؟ میدونید دانشجوی دکتری ریاضی این دانشکده هر بار که قرار هست آزمونی برگزار بشه تو این دانشگاه میره و ۲ روز سرپا ایست میکنه از صبح تا عصر برای ۳۰ تومان؟ چقدر اون کارمند که با لیسانس اونجا داره مدیریت میکنه و پول میلیونی گیرش میاد به این شخص میخنده که خدای من برای ۳۰ تومان ۲ روز جلوی مردم خم و راست میشه و هی برگه میزاره جلوشون. ولی من نرفتم میگفتم حاضرم برم سرویس های بهداشتی دانشکده ریاضی رو بشورم اما بازم دارم به ریاضی خدمت میکنم و حرف من از دانشکده بیرون نمیره. اما نرم که وجه دانشکده ریاضی که اینقدر

مرحوم مصاحب برایش زحمت کشید و تو ایران حرف اول رو میزنه با این کار خرد کنم. بخدا اگر کسی این مطلب رو بشنوه امکان نداره باور کنه که تو دانشکده ریاضی دانشگاه تربیت معلم این اتفاق بیافته. به نظر من اساتید میتونستند از وقوع این جریان جلوگیری کنند.

یک چیز جالب دیگه هم بگم براتون: به امید خدا قرار است ترم آینده در دانشگاه گنبد ریاضی ۲ درس بدم، رفتم پیش یکی از اساتید این دانشگاه و از ایشون مشورت گرفتم که چه کتابی معرفی کنم که از لحاظ اقتصادی یکم مقرون به صرفه باشه برای دانشجو، چون چند ترم پیش تو همین دانشگاه از روی توماس درس داده بودم و چند تا از دانشجوها ازم گله کردن که استاد ۳۵ تومان پوله کتابه تازه ۱ جلدش، و تو شهرستان هم مثله اینورا نیست آقای دکتر اوضاع اقتصادی بسیار بدتره اکثرا بچه های روستا میان سر کلاس و تا نبینید متوجه من نمیشید، اما این استاد شما ۱ فرمایشی کرد که من از اینکه قراره استاد بشم شرمنده شدم، گفت **"دلت برای دانشجو نسوزه باید بره کتاب رو بخره اگر نداره ..."**

بخدا اگر قراره من هم استاد شدم، این طور فکر کنم آقای دکتر شما همین امروز که نامه رو خوندید بمن بگید تا من استعفا بدم. کلا انسانیت از بین رفته آقای دکتر عزیز. استاد باید همه جوره برای دانشجو استاد باشه نه فقط از لحاظ علمی و وضعیت ظاهری.

بخدا آقای دکتر به نظر من، اگر شما بفرآینده ریاضی این کشور هستید، درسته تنظیم حاشیه های پایان نامه مطلبی هست که شاید آیندگان ببینند و لذت ببرند از این کارهای دقیق و منظم، ولی اگر شما فکری به حال این وضعیت نکنید، آیندگانی وجود نخواهند داشت که از این دقت و ظرافت لذت ببرند.

من آدم معتقدی هستم آقای دکتر، مثلا تو سمنان رئیس دانشگاه سمنان از اقوام نزدیکمون هست و از دوستان صمیمی آقای روحانی، خانمم، مادر خانمم، برادر خانمم خلاصه همه گفتن محمد برو پیشش به ایشون کارت رو بگو که کجا گیر کرده تو وزارت با ۱ تلفن درستش میکنه، بخدا نرفتم با همه حرفم شد با خانمم کلی جنگیدم تو سمنان و کلی بحث کردیم، اما نرفتم و همه گفتن اشتباه کردی، ولی به نظر خودم تو این دنیا فقط "خدا"، هیچ وقت به بنده های خدا دل نیستم، برای همین هم هیچ وقت تو زندگی لنگ نمودم و هر بار ۱ جور خداوند دستم رو بی منت گرفتم.

ولی خیلی از هم سن و سالهای من معتقد نیستند آقای دکتر، بفکرشون باشین. شما بشین دست خداوند و ۱ حرکتی کنید که ۱ ملت براتون شب و روز دعا کنند.

دوست دارم برین نامه من رو تو جلسه گروه هم بخونید، بقیه اساتید هم بفهمند که دانشجوی ۳۰ ساله دکتریشون چه وضعیتی داره. شاید از این به

بعد ۱ فکری کنند. به نظرتون با این اوضاع که بقیه از من بدترند، آیا میشه مقاله آی اس آی داد؟ بخدا نمیشه منم که تونستم چاپ کنم خواست خداوند بود که خودش چیف ادیتور دنیاست.

آقای دکتر عزیز من از شخصیت شما خیلی خوشم میاد، به نظرم انسانیت در وجود شما نهادینه شده و تونستین که هدفتون رو تو این دنیا پیدا کنید و در ضمن انسان معتقدی هستید. برای همین هم این حرفها رو برای شما نوشتم.

به نظرم شما باید ۱ برنامه حداقل برای دانشجویان دکتری این دانشکده تنظیم کنید که از همون ترم های اول یا بعد از آزمون جامع تو همین دانشکده ۱ جوری مشغول بشه و ۱ درآمد ناچیزی داشته باشه، بخدا من که متاهل هستم با ماهی ۲۰۰ تومان زندگیم میچرخه. با این کار هم دانشجو همیشه در کنار استاد هست و هم دانشجو دلگرم میشه و انگیزه پیدا میکنه برای کار وقتی ببینه استاد بفکرش هست. من فکر میکنم زمان شما، شما حقوق داشتید ماهیانه، و شاید به این خاطر عذر میخام این رو میگم آقای دکتر، حرفهای من رو باور نکنید و نفهمید، ولی چه باور نکنید و چه نکنید این واقعیت زندگی من و خیلی های دیگه مثله من هست.

در پایان این جمله گهر بار از مولایمان را برای شما که دریای معرفت هستید یادآوری میکنم:

"به نامه های ارباب رجوع در اولین روزی که آن را خواندید، رسیدگی

نمائید و پاسخ دهید"